

سوسیالیسم، سرمایه‌داری و اسلام:

متن سخنرانی پروفیسور خالد ابن سعید در دانشکده علوم اجتماعی

سرپرست محترم دانشکده، آقای دکتر توسلی، همکاران و دانشجویان عزیز، قبل از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که طبق سنت اسلام اینجانب نیز که یک طلبه هستم، چه درست اسلام این باور که کسی عالم دهر و جامع جمیع معارف و نیز واقف بر همه امور و آگاه بر همه اسرار و رموز است، قابل قبول نیست. دلیل بارز بر چنین بینشی همانا این اصل اسلامی است که غایت علم و وقوف کامله و مطلقه به خداوند دانا تعلق دارد. قرآن مجید لفظ «اولوالباب» را بمفهوم «انسان فهیم» و نه بمعنای انسان کامل و واقف به کلیت رموز و معارف به کار می‌گیرد. و این سنتی است که من سعی می‌کنم در محیط آکادمیکی و دانشگاه به دانشجویان خود گوشزد کنم و آنها را به حدود و کمال معرفت انسانی و الهی واقف سازم.

امروز با شما در مورد موضوع غامضی صحبت خواهیم کرد و آن موضوع زوال و انحطاط (decline) دو نظام روسیه شوروی و ایالات متحده امریکا است. شاید این روزها بازار این

* آقای پروفیسور خالد ابن سعید استاد مسلمان دانشگاه کوئینز کانادا در علوم سیاسی است. ایشان حدود ۲۸ سال در دانشگاه‌های کانادا تدریس کرده‌اند.

بحث داغ باشد و در هر محفل خبری سخن از آن به میان آید و آن سقوط و فروپاشی نظام کمونیستی شوروی است شاید امریکائیان آن را به فال نیک بگیرند و از آثار زوال کمونیسم باطناً مسرور و خوشحال شوند و حتی فروپاشی نظام روسیه را مایه مباهات و قوام و دوام خود بدانند، غافل از آنکه نظام اجتماعی و ساخت جامعه امریکا نیز در آستانه زوال و فروپاشی قرار گرفته و آثار عدیدهای دلالت بر نقصان این جامعه دارد. درست است که در انظار و افهام عموم آثار و علایم چنین زوالی ممکن است وضوح و خلوص کافی را نداشته باشد ولی با قدری دقت و مداقه می توان آثار زوال دو نظام را مشاهده کرد. شاید یکی از پیچیدگیهای علوم اجتماعی این باشد که در بسیاری موارد وقوف به کهنه مسائل با سطحی نگری حاصل نمی آید بلکه باید با تعمیق در مسائل و گذشتن از ظواهر، واقعیات را مکشوف و معلوم سازد، در بسیاری موارد حالات، موقعیتهای، وضعیتها و روابط، عادی و طبیعی بگونه ای به نظر می رسند که بسیاری از مردم بی-تأمل از کنار آنها می گذرند، حال آنکه برخی به صورتها، ظواهر و وضعیتهای صورتی پدیدهها و اشیاء و حالات بی اعتنا هستند و به کهنه و درون آنها متوجه و متمایل اند و مشخصاً این امر- نیازمند بصیرت و آگاهی و قدرت تفهیم است.

در قرآن کریم و در سوره حضرت یوسف این نکته بطور جامعی تشریح شده است:

در این سوره پدر یوسف می فرماید: « خداوند معانی مستور و پنهان همه وقایع و پدیدهها را به تو خواهد آموخت، چه، بسیاری اوقات معانی وضوح و روشنی لازم راندارند و تو می باید بدنبال معانی و در جستجوی معانی مستور باشی، قرآن در جای دیگر و از زبان رب العالمین می گوید، مشاهده کن که ما چگونه بسیاری از شهرها و تمدنها را نابود کردیم و بین که چگونه چشمها بر آن ناظر و دلها نسبت بدان کور و قاصر بودند». این نکته ای است که مامی باید سخت بدان توجه کنیم و شاید یکی از درسهای بزرگی است که قرآن به طلاب علوم اجتماعی عرضه می دارد. از این رو توصیه من به شما این است که در بررسیهای مربوط به موضوعات اجتماعی و انسان عقل خود را به چشم خود و اگذار نکنید. حتی الامکان در کهنه مسائل غور نموده، سعی کنید ظواهر را کنار زده، حجابهای صورتی را دریده و در عمق وقایع سیر نمایید. انسانها را از روی احساس انگیزه، چگونگی آمادگی برای کنش و عمل بسنجید و بررسی کنید. خصوصاً اینکه شما به جامعه ای تعلق دارید که در آن انقلابی رخ داده و تغییراتی بنیادی بوقوع پیوسته و شما افراد این جامعه طبعاً با چشمهایی بینا و دلهایی حقیقت جو و کشف به وقایع می نگرید.

« حال به اجمال به بررسی آثار زوال نظام شوروی و چگونگی علل و عوامل مؤثر در نقصان کمونیسم روسی می پردازم بدیهی است که برای بسیاری از مردم جهان مدت زیادی از برملا شدن ماهیت واقعی انقلاب روسیه نمی گذرد حتی خود من تا یکی دو سال پیش فکر می کردم انقلاب شوروی ساخت روابط اجتماعی تزار را برهم زده و جامعه ای بر اساس اصول مارکسیسم پی افکنده و در سیری

طبیعی، جهت نیل به اهداف انقلاب کمونیستی یعنی ساختن جامعه‌ای بدون طبقه در حرکت است. مع هذا در یکی دو سال اخیر آثار و علایمی در نظام روسیه شوروی بروز کرد که بسیاری از معانی مستور و واقعیت‌های پنهان این انقلاب را برملا ساخت و نشان داد آنچنانکه پیش‌ترها تصور می‌رفت انقلاب روسیه انقلابی مسوق، تحولی عمیق و تغییری مطلوب و مولد نبوده است. اگر به انقلاب اکتبر روسیه بازگردیم، یکی از اهداف عمده آن این بود که تغییری را در ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه روسیه به وجود آورد. بگونه‌ای که پرولتاریا (کارگران) بر اریکه قدرت تکیه زده و تنها تصمیم‌گیرنده و تعیین‌کننده در جامعه باشند.

با مروری بر تاریخ روسیه شوروی پس از انقلاب، خصوصاً در این چند سال اخیر، روشن می‌شود که انقلاب اکتبر چقدر از اهداف فوق دور و جداست.

لنین بنیانگذار و رهبر انقلاب شوروی شاید خود از اولین کسانی بود که خطر عدم نیل به این اهداف را گوشزد کرد، به نظر لنین «انقلاب واقعی در جامعه روسیه هنوز جامعه عمل نپوشیده است، چه پرولتاریا آن آمادگی و قابلیت لازم جهت به دست‌گیری و اعمال قدرت سیاسی را فاقد است». بررسی وضعیت روسیه بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ نشان می‌دهد که جنگ داخلی روسیه و نیز جنگ جهانی اول به کاهش نیروی کار روسیه منجر گردید. نتیجتاً حدود نیمی از جمعیت فعال روسیه از بین رفت و زمانی که لنین به برنامه ریزی جهت سازندگی و انتقال جامعه به وضعیتی متحول و مولد پرداخت با کمبود نیروی کار خصوصاً در بخش‌های صنعتی مواجه شد. کمبود نیروی کار در کارخانه‌ها، در مؤسسات دولتی و بالاتر از همه عدم شرکت مؤثر کشاورزان در امور اقتصادی با کمبود کالاها، خدمات و محصولات غذایی و مواد مصرفی شرایطی را در جامعه روسیه به وجود آورد که لنین را به اعلام این سیاست «که ماسی باید نوعی سرمایه داری-دولتی (State Capitalism) را جهت نیل به سوسیالیسم مورد توجه قرار دهیم» واداشت. از این رو لنین جهت سرو سامان بخشیدن به اوضاع آشفته اقتصادی و اجتماعی روسیه بدواً به متخصصین و مدیران و کارگران ماهر روی آورد، چه پرولتریای روسی هنوز واجد توانایی و ظرفیت لازم جهت تصاحب قدرت و تصمیم‌گیری نبود و کارخانه‌ها و چرخ‌های صنعتی با شرکت مستقیم او عملاً بکار نمی‌افتادند. مع هذا لنین به متخصصان و مدیران بیشتر بهاداد و اختیارات و قدرت بیشتری را جهت تصمیم‌گیری و کنترل به آنها واگذار کرد.

حال آقای گورباچف وقتی تاریخ بعد از انقلاب روسیه را مرور می‌کند در پی یافتن علل و عواملی است که در عدم توفیق نظام در نیل به اهدافش دخیل بودند، به نظرویی علت اینکه نظام با ناکامی‌ها و مشکلات و تنگناهای عدیده‌ای روبروست عمدتاً بواسطه وقایع و رویدادها و شرایط دو دهه ۲ و ۳ است و همه مشکلات فعلیه از این دو دهه به ارث رسیده‌اند. او برنامه ریزان و سیاست‌گذاران قبلی نظام روسیه را به ضعف و کج‌اندیشی و عدم بصیرت لازم متهم کرده و معتقد است یکی از سیاست‌های غلط و نامولد نظامات سیاسی قبلی این بود که در همه سطوح اقتصادی

از روستا تا کارخانه قدرت را به مدیران و گروه‌های کوچکی واگذار کردند و چنین توزیعی از قدرت نه تنها باعث محو خصلت آزادمتش و دموکراسی شد، بلکه مانعی در مقابل شرکت فراگیر و مؤثر اکثریت توده‌ها در امور مربوط به جامعه به وجود آورد تا جاییکه امروز همه بخشهای جامعه دارای چنین روابطی از قدرت است. آقای گورباچف استالین را بیش از هر شخصیتی سیاسی در روسیه مسئول نابسامانیهای امروز نظام معرفی می‌کند. استالین وقتی زمام رهبری سیستم شوروی را به دست گرفت بهمان سیاق سابق قدرت را در دست عدهٔ قلیل و معدودی متمرکز کرد و بالا-خره خود همهٔ اختیارات را در دست گرفت و تصویری از خود به عنوان شخصیتی مقتدر و آهنین به وجود آورد. مشخصاً چنین خصلت و شیوه‌هایی پی آمدهای ناگواری را برای نظام روسیه شوروی تا با امروز بارمغان آورده است.

آقای گورباچف معتقد است که اگر چنانچه همهٔ افراد و احاد جامعه چه کارگران کار-خانه و چه کشاورزان مزارع شرکتی فعال و آزاد در نظام نداشته باشند و همهٔ دستورات و تصمیمات از بالا ارجاع و اعمال شود، دو مشکل عمده به وجود می‌آید: اولاً بالادستان و افراد واقع در راس چندان در معرض و جریان نیازها، خواسته‌ها و انتظارات پایین‌دستان و افراد جامعه قرار-نمی‌گیرند و ثانیاً وقتی کارگر یا کشاورز روسی در چنین روابط اجتماعی خود و جایگاه خود را متجسم می‌سازد به این مسئله واقف است که او کاری کند بدون اینکه خود تصمیم‌گیرنده باشد او کاری کند ولی از نتایج کار خود متمتع نمی‌شود. از این رو او دیگر خود نیست که کار می‌کند و این آغاز نفی خود، کار و نظام است که به او نوعی احساس بیگانگی (Alienation) از خود، از کار و تولید و از ساخت روابط اجتماعی می‌دهد. از طرفی تحت چنین سیاست و ساخت روابط تعهد و التزام نسبت به مشارکت اجتماعی تدریجاً فروکش کرده و نظام اجتماعی فاقد هرگونه مکانیسمی جهت ایجاد انگیزه (Motivation) و احساس تعلق و شرکت برای شهروندان جهت شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و مسائل اجتماعی است.

جای تعجب نیست که امروز مشاهده می‌کنیم آقای گورباچف به ارزیابی و نقد نظام خود می‌پردازد و مشکل اصلی و مرکزی را همانا فقدان ساخت روابط اجتماعی سالم و سازنده می‌داند و معتقد است تا زمانی که ساخت روابط خود را با خصلت دموکراتیک قرین نکنیم و در مردم انگیزه تعلق و شرکت و کار ایجاد ننمائیم و آنها را در تعیین سرنوشت خود سهیم نسازیم مسلماً سوسیالیسم ناموفق و ناتوان جلوه خواهد کرد. آقای گورباچف بنابراین باوقوف به علل و عوامل مؤثر در عدم کارکرد صحیح نظام شوروی، خاطر نشان می‌سازد که می‌باید استراتژی و خط‌مشی خود را تغییر دهیم و روح دموکراسی را در کالبد سوسیالیسم بدمیم و این منوط به یک برنامه‌ریزی همه‌جانبه در سطوح مختلف جامعه است. او خواهان ترک سوسیالیسم نیست بلکه معتقد است که جهت پیاده کردن آن به استراتژی‌نویسی نیازمندیم.

حال بینیم در جامعه آمریکا چه می‌گذرد و آثار نقصان و زوال نظام آمریکا کدامند. مشخص است که آمریکا درست در جهت خلاف نظام روسی عمل می‌کند، یعنی اعطای آزادیهای فردی جهت شرکت در امور اجتماعی و تصمیم‌گیری‌ها و این باعث گردیده که تدریجاً نوعی فردگرایی همراه با فلسفه اصالت فرد (Individualism) در جامعه آمریکا مورد توجه قرار گیرد و توسعه یابد تا جایی که حتی امروز بعنوان تهدیدی بر سلامت نظام اجتماعی آمریکا به شمار آید.

توجه زاید الوصف به منافع فردی سبب گردیده که مصالح عام در معرض مخاطره واقع شود بگونه‌ای که آمریکاییان خواهان پرداخت مالیات کم و یا حتی امتناع از پرداخت آن هستند و هر سناتور یا سیاستمداری که مسئله افزایش مالیات را مطرح می‌سازد بلافاصله با عکس العمل سختی روبرو گردیده و تأیید نمی‌شود.

جریانات و وقایع چند سال اخیر جامعه آمریکا خصوصاً بعد از انتخاب آقای ریگان به ریاست جمهوری این کشور نشان می‌دهد که سیاست کلی نظام سرمایه‌داری آمریکا همانا تشدید و تقویت بینش فردگرایی و اعطای آزادیهای بی‌حد و مفرط به شهروندان آمریکایی در تصمیم‌گیریها بوده است. خود آقای ریگان کار خود را با این شعار که «دولت بد و مردم خوب اند» آغاز کرد ریگان معتقد بود که همه موانع و محدودیتها را باید از جلوی پای مردم جهت شرکت در شبکه اقتصادی و اجتماعی برداشت و مداخلات سیاسی را در امور اجتماعی حتی «مقدور کاهش داد و باید کاری کرد که مردم را از شر دولت و دولتمردان خلاص نمود. چنین تأکید مفرطی بر آزادیهای فردی و تحدید دامنه فعالیت و کنترل دولتی باعث گردید که امروز جامعه آمریکا با مشکلات عدیده‌ای روبرو شود. به عنوان مثال شهروندان آمریکایی امروزه نسبت به پرداخت مالیات اکراه دارد، مایل به شرکت در سرمایه‌گذاری اجتماعی خصوصاً در زمینه‌های آموزشی، بهداشتی و درمانی و رفاه اجتماعی نیست و نباید متعجب بود که در این زمینه‌ها آمریکا در مقایسه با برخی از کشورهای پیشرفته جهان در ردیف چهاردهم یا پانزدهم قرار دارد. گرچه برخی صنایع در آمریکا روز بروز پیچیده‌تر می‌شوند مع هذا، در زمینه‌هایی چون آموزش عمومی، صنایع اتوموبیل-ساز و آهن و فولاد نقصان و کاهش را می‌توان مشاهده کرد. امروزه اکثر اتوموبیل‌هایی که در ایالات متحده آمریکا خریداری می‌شوند ساخت ژاپن اند.

صنایع بزرگی چون فولاد نیز چندان در وضعیت مطلوب قرار ندارند. اکثر پولی که وارد جامعه آمریکا می‌شود در شکل سپرده‌های بانکی است از کشورهای دیگر و این بواسطه بالا بودن نرخ بهره بانکی آمریکا است و مشخصاً منافع حاصله نیز به خود دارندگان این وجوه برمی‌گردد.

از طرفی در سالهای اخیر هزینه‌های نظامی آمریکا افزایش چشمگیری داشته و مشخصاً سبب گردیده که دولت بیش از آنکه متوجه سرمایه‌گذاری در بخش آموزشی، فرهنگی، بهداشتی و رفاهی باشد، به امور دفاعی و نظامی راغب گردد. ذکر این گفته جان اف کندی رئیس جمهور سابق

امریکا شاید بی‌مناسب نباشد که «همه جوامع و دولت‌هایی که در طول تاریخ بشر روبه‌زوال و اضمحلال رفته‌اند، غالباً جوامعی بودند که سعی در افزایش هزینه‌های دفاعی و نظامی خود داشتند.» شاید یکی از بخش‌هایی که امروزه کمتر در ایالات متحده آمریکا بدان توجه می‌شود بخش آموزش است. قریب به ۳٪ از امریکائیه‌ها عملاً بی‌سوادند، وقتی می‌گوییم عملاً بی‌سواد منظور این است که به رغم داشتن آموزش رسمی، فرد قابلیت‌های لازم را فراموش کرده است. یعنی وقتی فرد تقاضای کار یا پاسپورت دارد، فرم مربوط را نمی‌تواند پر کند. سواد و معلومات او از نظر کیفیت در حدی است که در روزنامه فقط ستون مربوط به اخبار ورزشی را می‌تواند بخواند یا بطور سطحی مروری بر ستون آگهی‌ها می‌تواند داشته باشد. قلت دانش و معلومات او بواسطه نظام آموزشی آنهاست و دیگر نمی‌توان از او انتظار داشت که بدنبال مقالات علمی، سیاسی، ادبی و اجتماعی پاعمیق‌تر در روزنامه یا مجله بگردد، چه او قابلیت‌های لازم را جهت این کار فراموش کرده است. دانش اجتماعی و آگاهی و شعور سیاسی و قدرت درک و تفهیم او از واقعیتها بسیار اندک و قلیل است او در معرض هجوم وسائل ارتباط جمعی خصوصاً تلویزیون قرار دارد، مع‌هذا گیرنده است نه مفسر و ارزیاب.

تجزیه و تحلیل تلویزیون از امور و پدیده‌ها را می‌پذیرد بدون اینکه خود بقضاوت بنشیند و داوری کند. تلویزیون برای او فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد و او را هدایت می‌کند. سیطره و سایل ارتباط جمعی بر اذهان و افهام عامه امریکاییان این پرسش را مطرح می‌سازد که این چه نوع دموکراسی است؟

دموکراسی که در آن فرض این است که فرد خود آزادانه بیاندهد و عمل کند. امروزه تعداد افراد بی‌خانمان در جامعه آمریکا روبه‌افزایش است. اقلیتهای قوی نظیر سیاهان چکانوها و مکزیکی‌ها از شرایط مطلوب اجتماعی-اقتصادی برخوردار نیستند. نقصان و زوالی را همچنین در زمینه‌های اخلاقی و معنوی می‌توان مشاهده کرد. خصوصاً این زوال در حلقه رهبران، سیاستمداران و تصمیم‌گیرنده‌های سیاسی بسیار محسوس و مشهود است. بسیاری از مسئولین بلند پایه و سیاست‌سردان امریکایی به فساد و تباهی و عدول از موازین اخلاقی متهم شده‌اند. به طوری که وقتی آقای بوش سناتور تاور را جهت تصدی پست وزارت دفاع آمریکا به کنگره این کشور معرفی کرد، صلاحیت اخلاقی او مورد تردید واقع شد و وقتی یکی از سناتورها به طنز گفت که اگر چنانچه چنین معیاری را جهت انتخاب افراد در نظر بگیریم شاید کسی را در واشنگتن نیابیم که پست وزارت دفاع را به عهده بگیرد.

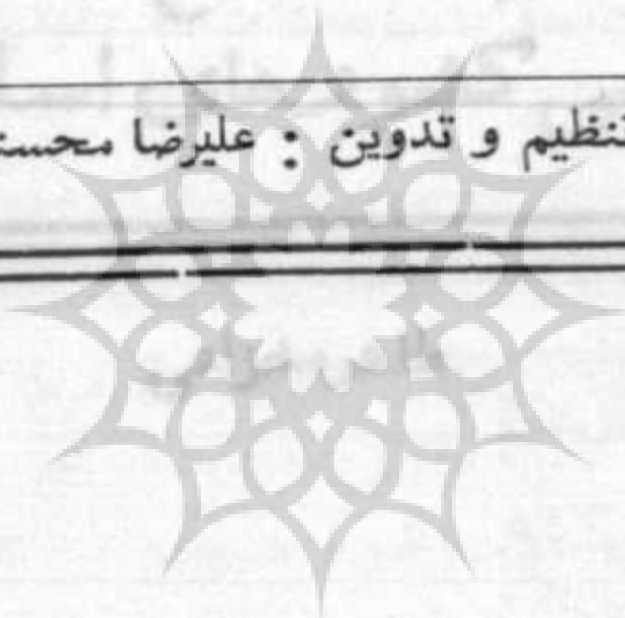
و بالاخره جامعه آمریکا با مشکل و معضل مواد مخدر روبروست، مشکلی که صحت و سلامتی این جامعه را به شدت تهدید می‌کند. اگرچه امریکاییها، نوریگا و یا مقامات کلمبیا را از عوامل عمده رواج و شیوع مواد مخدر در جامعه خود معرفی می‌کنند. مع‌هذا مشکل اصلی در داخل محدوده جامعه امریکا است. زیرا این مردم‌اند که تقاضای آن را دارند و حتی حاضراند

بهای گزافی برای مواد مخدر پردازند در خاتمه بحث خود، حال پرسش را برای شما حضار عزیز مطرح می‌کنم شاید این پرسش شما را برای مدتی به تفکر وادارد. سؤال این است: اگر مشکل اصلی روسیه را در نداشتن آزادیهای فردی و دموکراسی واقعی بدانیم و معضل جامعه آمریکا را به فردگرایی بی‌رویه و مفرط این نظام نسبت دهیم. پیام، رسالت و مأموریت اسلام در ارائه خط مشی و برنامه‌های اصولی و عملی جهت حل مشکلات و معضلات بشری چیست؟

چه اسلام، به عنوان دین خدایی، هدفش ایجاد تحول در انسان و ساختن فرد مسلمان (Muslim) است. شما که به عنوان شهروندان یک کشور اسلامی بشمار می‌آید و شما که جهت تحقق اصول و آرمانهای الهی قیام کرده‌اید، چگونه در برنامه‌ریزی خود جهت نیل به اهداف انقلابی خویش از تاریخ و از وقایع اتفاقیه جوامع حال درس خواهید گرفت تا انقلابی موفق و پرثمر و متقارن با اصول عالیة اسلام داشته باشید؟ این پرسش مهم و اساسی من از شما است.

گزارشی درباره منابع و مطالعات

برگردان، تنظیم و تدوین: علیرضا محسنی تبریزی



سابقه طرح

در سال ۱۳۶۸ در شورای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و گروهی از محققان مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی برپا شد که جهت دستیابی به این منابع و ساختن یک کتابخانه‌های معتبر کشور تهران سراجعه شد و کتاب **برمال جامع علوم انسانی** برآورد گرفت. تا سالی که به آن دسته از کشورهای آفریقایی و آسیایی که درآمد جمعیت مسلمان آنها پنجاه درصد و یا بیشتر از پنجاه درصد کل جمعیتشان است، مبع توجه شود. مرجع مورد استناد جهت تعیین درصد جمعیت مسلمان این کشورها، کتاب گیتاشناسی کشورها (جغرافیای طبیعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی) از انتشارات مؤسسه گیتاشناسی بود. تعداد اینگونه کشورها در جهان مجموعاً ۲۸ کشور است که اکثر آنها در آفریقا و آسیا قرار دارند. آلبانی با حدود درآمد جمعیت مسلمان تنها کشور اروپایی جهان است که با ضوابط این بررسی، کشوری اسلامی به شمار می‌رود که در کتابخانه کشورهای اسلامی قرار آفریقا منابع و ساختن مربوط به آن معرفی می‌شود.